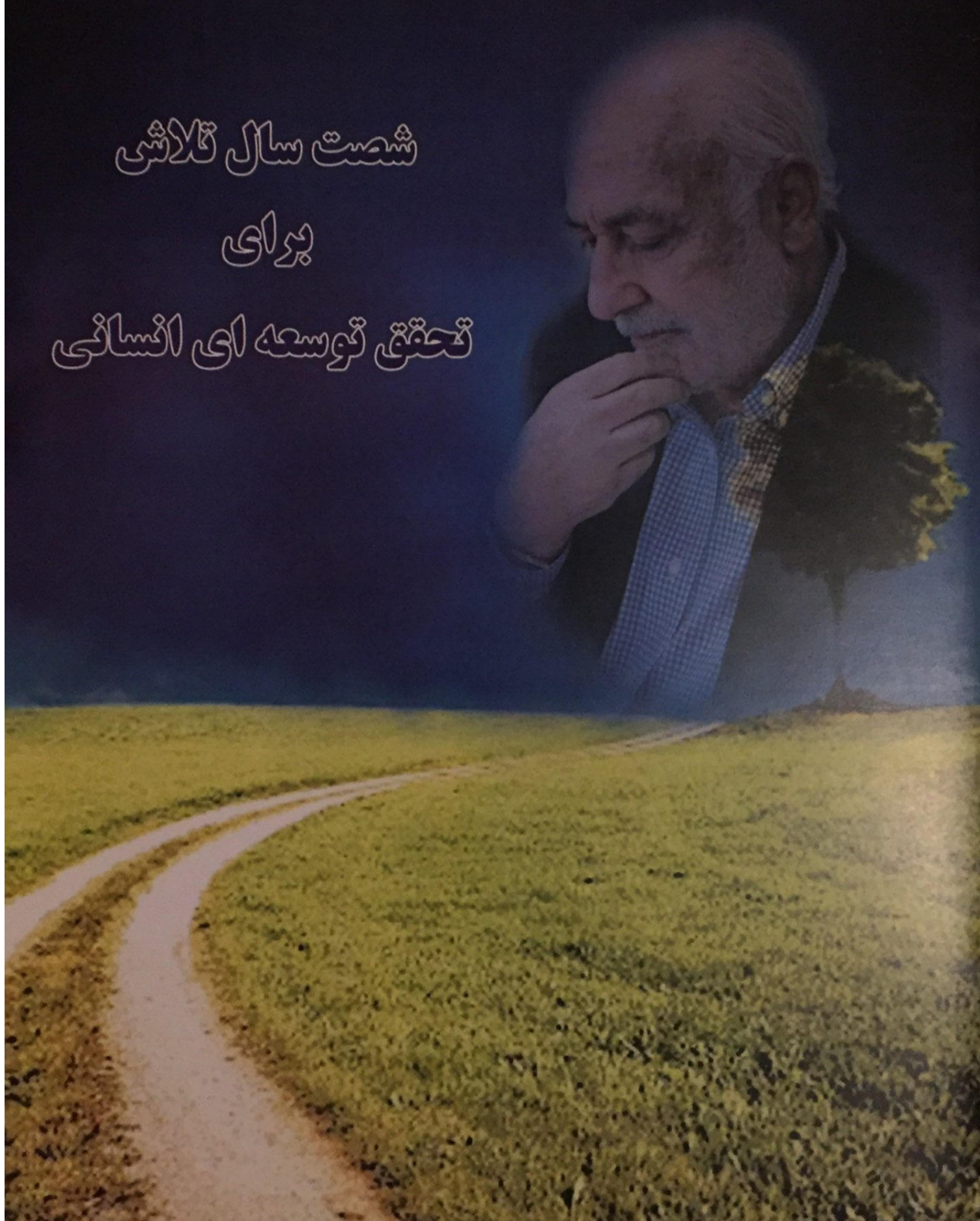


شصت سال تلاشی

برای

تحقق توسعه ای انسانی



هو العلمیم  
کوشش آن حق گزاران یاد باد

در راستای پاسداشت و تجلیل از مفاخر جامعه کار و تولید و تحقق منویات  
مقام معظم رهبری (مدظله العالی) به مناسبت سال تولید ملی، حمایت از کار و سرمایه  
ایرانی، افتخار دارد از فریخته کراتقدر جناب آقای مهندس محسن خلیلی به عنوان یکی از  
چهره های برجسته علمی، فزنیکی و اقتصادی کشور با حضور مقامات کشوری، اندیشمندان و  
کارآفرینان کشور به نحو شایسته ای تجلیل نماید.

محمد رضا پهنری  
رئیس موسسه کار و تامین اجتماعی

محمد جوادی ادبی  
رئیس انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

## « شصت سال تلاش » برای تحقق توسعه ای انسانی

بزرگی را پرسیدند که : راه حق چون است ؟ گفت : قدم در قدم نیست ، اما دل در دل است و جان در جان. به جان رو تا به درگاه رسی ، به دل رو تا به پیشگاه آیی.

### کشف الاسرار میبیدی

هر نفس نو می شود دنیا و ما  
بی خبر از نو شدن اندر بقا

عزیزان روح این گفتار حاکی از دیدگاه این ارادتمند عاشق است که عشق به سعادت ، رفاه و وفاق و سلامت مردم را در دل می پروراند. در تمامی طول حیات، پیوسته بالاترین ادعایم این بوده که من اسبی از ارابه توسعه صنعتی کشورم. لذا احساس می کنم که افتخار امروز نه به شخص من بلکه به خدمات من داده شده است. خدماتی که حاصل عمری تلاش و کار بوده است. « لذا این لحظه را چون بلند جایی می دانم که از فراز آن صدایم را به گوش مردان و زنان جوانی برسانم که هم اکنون خود را وقف پیشرفت و سعادت مردم کشورشان و چه بسا مردم جهان کرده اند و در کارگاه خود جایی برای هیچ چیز باقی نمی گذارند مگر راستی ها و حقایق دیرین آدمی : مهر و شرف و عزت و رأفت و فداکاری.»<sup>۱</sup>

و اما هر انسانی را شاید بتوان در مفهومی « معنا » کرد. یکی را در « اعتراض » و « عصیان » و دیگری را در « اطاعت » و « پیروی ». یکی را در « جود » و « بخشش » و دیگری را در « خست » و « تنگ نظری » ، یکی را در « بطالت » و « روزمرگی » و دیگری را در « تلاش » و « خلاقیت »... و زیبایی حیات بشری هم شاید در همین گوناگونی است. من اما خود را در مفهوم « کار » معنا می کنم. « کار » در معنای « ساختن » و « خلق کردن ». برای من « کار » معنای « بودن » و دلیل « بودن » است. دلیل حیات و تداوم آن. چنانکه از ۱۲ سالگی در کارگاه کوچکم در محوطه خانه پدری با ابزاری که گردآورده بودم در حد بضاعت محصولات مختلف فلزی می ساختم. این اعتقاد به معنا کردن زیستن آدمی در

<sup>۱</sup> تعبیری از ویلیام فالکنر نویسنده شهیر آمریکایی هنگام دریافت جایزه ادبی نوبل در ۱۹۴۹

« کار » کردن را می توانم در دست نوشته ای با عنوان « کار ، کار » تصویر کنم. روایتی از مشاهده عینی ام از تلاش یک پیر مرد برای یافتن « کار » و بی تفاوتی ساکنان کوچه و خیابان محل گذر پیرمرد به درخواست های او. بعدها که شعر فروغ فرخزاد را خواندم با این عبارت او که « من از تصور بیهودگی این همه دست و از تجسم بیگانگی این همه صورت می ترسم » عمیقاً احساس قرابت کردم. آری سلامت و سعادت جوامع در گروی کار است ، فراسوی ساخته های طبیعت آنچه از نظر می گذرد و یا امکانی که در اختیار ماست و حتی ارزشی که تجلی می کند حاصل و زاییده « کار » است. اما ریشه و منشا این عشق ورزیدن و اصالت دادن به « کار » در تداوم حیات بشری را باید علاوه بر « جنم » و طبیعت فردی در تربیت خانوادگی ام جستجو کرد. چشم که باز کردم خود را زیر سایه پدری یافتم که آرام و قرار نداشت. پدری که شغل معلمی را رها کرده و به سوی صنعت رفته بود و با اندک پس انداز مادرم کارگاهی را اجاره و شروع به تعمیر موتورهای سنگین کرده بود. رفته رفته کار و بارش گرفته بود و دیگر نه او شب و روز داشت و نه ما. بدنبال او می دویدیم. به مدیریت و ریاست اداره برق پایتخت رسید و روشنایی بخش خانه و کاشانه مردم شد. « روشنایی » که پس از زمانی جای خود را به « گرما » داد و با آوردن صنعت گاز به کشور « گرما بخش » زندگی مردم گردید. تحت تربیت چنین پدری و البته مادری به غایت حلیم ، دانا ، عاشق و فداکار که محبت و عشق ورزیدن را با از خودگذشتگی و تلاش شبانه روزی اش به ما آموخت ، « مادری بهتر از برگ درخت » (سهراب سپهری)، « کار » کردن و از لحظه لحظه زندگی بهره بردن برای خلق کردن و ساختن ، در خمیره وجود ، فرزندان خانواده خلیلی سرشته شد. « جنم » و « طبیعت » کار و تلاش ، در درون محیط خانواده رشد کرد و عینیت یافت. از این منظر « خانواده » همیشه برایم عنصری بسیار مقدس و اصیل بوده است. چنانکه براساس همین تلقی، « صنعتی خانوادگی » و بر مبنای « تعاملی فامیلی » را بنا نمودیم که اکنون پس از شصت سال تلاش به پیاده نمودن طرح جانشین پروری و تداوم راه نسل دوم و انتقال آن به نسل سوم و چهارم انجامیده است.

طفل ، پاورچین پاورچین ؛ دور شد کم کم در کوچه سنجاقک ها

بار خود را بستم ، رفتم از شهر خیالات سبک بیرون

« سهراب سپهری »

همراهی پدر در صنعت و کار ، من دانشجوی دانشگاه فنی را از حضور در میدان سیاست باز نداشت که اصولاً « کار » برایم چنانکه آموخته بودم مفهومی « فردی » نداشت و در درون روابط و مناسبات سیاسی و اجتماعی معنا می یافت. همکاری و همراهی با مجموعه دوستان و همکلاسی هایم در انجمن اسلامی و نهضت ملی شدن نفت، برگی از حیات من و درسی بزرگ برایم از زوایای جامعه و خصوصیات مردم کشورم بود. به چشم خود دیدم سیل خروشان مردم را در حمایت از این نهضت در ۲۹ اسفند و نیز سی تیر و ... و به چشم خود دیدم غارت خانه دکتر محمدمصدق رهبر ملی شدن صنعت نفت را در یک روز نحس تاریخی ، ۲۸ مرداد : « من بشر را در نور ، من بشر را در ظلمت دیدم » (سهراب سپهری) . در این میان درسی بزرگ آموختم ، اینکه مردم گرسنه و دچار فقر فرهنگی و غیر متشکل و پراکنده قابل اتکا نیستند و نمی توان با آنان جریانی پایدار برای توسعه و پیشرفت کشور شکل داد و کشور را ساخت. لذا بر این اساس « صنعتی کردن » کشور و « کار آفرینی » که زیربنای آن آموزش و توسعه فرهنگی است را مکتب و مرام خود قرار دادم. بدین معنا که اگر تا قبل از آن به صورتی حسی و غیرآگاهانه در مسیر توسعه صنعت و کارآفرینی گام برمی داشتم ، اما سقوط دولت ملی ، نقطه عطفی شد تا آگاهانه تر بدنبال راه و روشی برای افزایش توان اقتصاد ملی و بالطبع کاهش فقر و ایجاد رفاه در جامعه باشم. در تمامی سالهای رشد و گسترش شرکت بوتان در کنار پدر و به اتفاق برادران و خواهرانم ، تلاش نمودیم تا امکان ارتزاق و معشیت سالم بخشی از جامعه را فراهم آوریم و بدین منظور زدودن فقر از چهره وطن را در غالب « تحول » در مصرف « انرژی » معنا کردیم. لذا شرکت بوتان را بعنوان اولین شرکت مبدع استفاده از گاز مایع و صنعت مرتبط ایجاد و گسترش دادیم. نهالی که اکنون به درختی تناور تبدیل شده است. واحد صنعتی صددرصد خودکفا که حاصل فعالیت های آن اشاعه و توزیع ۲/۳ میلیون تن گاز مایع در کشور ، بیش از ۵۰۰ میلیون دلار صرفه جویی ارزی سالانه در صنعت گاز مایع کشور ، ایجاد بیش از ۱۵۰۰۰۰ هزار میلیارد ریال ارزش افزوده سالانه صنعتی ، ایجاد بیش از ۳۰ هزار فرصت شغلی و شاید از همه مهمتر حفظ محیط زیست و جلوگیری از قطع درختان و نابودی جنگلها بوده است ؛ دستاورد مهم دیگر رهانیدن « زنان » ایرانی بعنوان یکی از محورها و پایه های توسعه و پیشرفت کشور از

« سیاهکاری مطبخ » بود تا با سهولت پخت و پز به واسطه استفاده از گاز بتوانند بخشی از وقت و عمر گرانبهای خود را به جای هدر دادن در آشپزخانه های پررود ، صرف آموختن و آموزش دادن نمایند. بدین معنا ، شرکت بوتان هیچگاه برای خانواده خلیلی یک واحد اقتصادی صرف نبود ، بلکه یک آرمان اجتماعی بود، فلذا ارزش ها بر آن حاکم و در آن جاری بوده است. ارزش هایی همچون: تواضع ، احترام ، صداقت و درستی ، رابطه برد - برد ، یادگیری مستمر و تصمیم گیری براساس اطلاعات واقعی ، نوآوری و خلاقیت ، مشتری مداری و رقابت ، رعایت استانداردهای ایمنی حرفه ای و مسئولیت در مقابل جامعه.

ضرورت « توسعه صنعتی » و « کارآفرینی » اما تنها بخشی از آموخته های من از دوران نهضت ملی و حوادث دهه چهل و نیز انقلاب اسلامی بود. آموخته دیگر من از حوادث تاریخی کشورم ، اهمیت سازمان و تشکل برای عمق و تداوم فعالیتها بود. البته از منظری خاص ، بدین معنا که من نیز مانند هر ایرانی و شاید هر انسان در حال زیست در کشوری در حال توسعه ، زیستن سیاسی داشتم ، اما سیاسی نشدم ؛ سیاست را همیشه وسیله و نه هدف می دانستم. وسیله ای در خدمت پیشرفت و توسعه کشور. لذا بر این عقیده بوده و هستم که توسعه و پیشرفت کشور راهی ندارد جز اتحاد و اتفاق بین تمامی آحاد جامعه با هر ایدئولوژی ، مرام و مذهب و مسلکی و رفع شکاف بین دولت و ملت. لذا باید اهتمام نمائیم تا همه را حول محور پیشرفت و رفاه و عمران و آبادانی کشور مجموع کنیم. من این « کانون » را نه در قالب حزب و سازمان و... بلکه در قالب « تشکلهای صنعتی و اقتصادی » معنا کردم. لذا نهادهای همچون « انجمن مدیران صنایع » ، « کنفدراسیون صنعت ایران » ، « انجمن صنفی توزیع کنندگان گاز مایع ایران » ، « انجمن صنایع لوازم خانگی » ، « کانون عالی کارفرمایان » و ... را بنیان نهاده و به اتفاق همراهان و همکاران توانا و عزیز و صمیمی ام راهبری کردم. در اینجا جا دارد مراتب سپاس و حق شناسی خود را از تمامی آموزگاران و فرهیختگانی که مرا در این مسیر تعلیم داده و یاری نمودند قدردانی نمایم.

پس تا اینجای زندگی به این درک رسیدم که « کار » اس و اساس هستی و معنای بودن است ، « کار آفرینی » را حرفه خود قرار دادم تا راهی باشد برای خوشبختی و هدایت انسانها به سوی تولید به گونه ای که هر کس بداند « فضیلت » شاخصی است متکی بر ساخته های انسان در دوران حیات و نیز آموختم و آموخته خود را پیاده نمودم که سعادت فردی وجود ندارد و لذا « کارآفرینی » امری جمعی و

در غالب « تشکل » معنا می یابد. تشکلهایی که خود می توانند نماد و محور « انسان دوستی » و عشق به همنوع باشند. نمونه آن موسسه « محک » است که از جمله پایه گذاران آن بوده ام و توانسته با نظام راهبری هوشمندانه سروران انسان دوست و عالم به سازمانی متعالی تبدیل شود و ۹۷٪ مبتلایان به بیماری سرطان را معالجه نماید و در دنیا سرآمد باشد. نهادی که عشق ورزیدن به انسانهای دیگر را در درون خود، محیط پیرامون و جامعه پرورش دهد. در این سالها دیدگاهم نسبت به دولت شکل گرفت. چنانکه بهترین موضع « دولت » را سیاستگذاری و اعمال وظایف حاکمیتی و کشورداری می دانستم و می دانم. لذا همواره تلاش نمودم ضمن آنکه رفیق دولت ام، نظرات خود و یارانم را نیز به صور مختلف براین نهاد عرضه نمایم.

این موضوع از این منظر برایم اهمیت بسیار داشته است که اقتصاد ایران در طول یکصد سال گذشته همواره دولت سالار بوده و این امر سبب مشکلاتی همچون بیکاری، تورم بالا، پایین بودن سطح درآمد سرانه، پایین بودن بهره وری، پایین بودن سطح پس انداز و سرمایه گذاری و غیره شده است و حل این مشکلات از طریق محوریت یافتن بخش خصوصی در فعالیت های اقتصادی کشور امکان پذیر است که در غالب سیاستهای اصل ۴۴ نیز شکل قانونی و مورد تاکید قرار گرفته است. به نحوی که دولت صرفاً سیاستگذار باشد و تصدی گری ها به بخش خصوصی سپرده شود. البته حضور بخش خصوصی در تصمیم سازی ها و تصمیم گیری ها نیز باید مدنظر قرار گیرد.

جالب اما حرکتی بود که در این زمینه بصورت غریزی در من شکل گرفت که امروزه امری پذیرفته شده و مورد قبول نظریه پردازان و کارشناسان اقتصادی است. امری که از محور بودن « بخش خصوصی » و « بنگاه » اقتصادی سخن می گوید و بر اهمیت « اقتصاد خرد » تاکید می نهد. اینکه بدون وجود بنگاههای پیشرفته و توانمند، توسعه ای اتفاق نمی افتد. خانه را آجرهای آن و تکه تکه اجزا ریز آن می سازد. البته نقشه، زمین و فونداسیون و ... نیز اهمیت خود را دارد. اما امروز ثابت شده است و در غالب نظریه های « مایکل پورتر » معیاری جهانی یافته است (فضای کسب و کار) که بنگاه اقتصادی مبنا و محور پیشرفت و توسعه هر کشوری است. من اما این نظریه را بی آنکه بدانم در زندگی حرفه ای خود مجرا داشتم. بهر حال امری شوق آفرین است وقتی مشاهده می کنی که همان کاری را کردی و همان راهی را رفتی که عقل فرهیختگان و علم روز بر آن مهر تائید زده است.

به نکته بس مهم دیگری اشاره کنم. عرض کردم از فردای ساقط کردن حکومت ملی دکتر مصدق و شکل گیری این ایده در من که با مردم گرسنه و فقیر هیچ جنبش اجتماعی و تحول و نوسازی اقتصادی شکل نمی گیرد، این باور نیز در من رشد کرد که « ملت » در مفهوم مدرن آن نمی تواند صرفاً مجموعه افرادی ساکن در سرزمینی واحد و با زبان و مذهب و آداب و رسوم و تاریخ مشترک باشد، بلکه عنصر « اقتصادی » هم برای « کافی » بودن آن شروط « لازم » برای ایجاد یک « ملت » امری واجب و ضروری است تا چسب و ملاتی باشد برای امتزاج و در آمیختن این مجموعه افراد به یکدیگر و در خدمت هدفی مشترک. این درک و فهم؛ درک فهمی حسی بود که در « بیانیه صنعتگر » چند سال قبل بدان اشاره کرده بودم. اما چه خوشبخت و خوشحال شدم وقتی در همایشی در تیر ماه در اتاق بازرگانی از زبان استاد محترم دکتر غنی نژاد شنیدم که، « تشکیل ملت - دولت ها در اروپا - اساساً کارکردی اقتصادی داشت و نوعی از واحد سیاسی بود که هزینه های معاملاتی را به شدت کاهش می داد و موجب توسعه سریعتر بازارها، تقسیم کار، تولید ثروت بیشتر و پیشرفت اقتصادی می شود ».

آری ملتی را می توان در جهان امروز « ملت » نامید که با « کار مشترک » و « تعامل اقتصادی » و « منافع اقتصادی » معنا شود و هر ملتی که در این راه پیشرفته تر باشد، ملتی قدرتمندتر و متحدتر و منجسم تر است. لذا آزادی بازار و مبادله کالا به همان اندازه مهم و محترم است که آزادی تبادل گفتار و اندیشه، چرا که این آزادی ها بخشی از شیوه زندگی و کنش متقابل انسان ها با یکدیگر است.

اما زندگی در طی سالها، درس بس مهم دیگری نیز به من آموخت. درسی بزرگ و بسیار اصیل و ماندگار و آن ... بگذارید اینگونه روایت کنم پس از وقوع انقلاب اسلامی و در فضای آن سالها که « کار آفرین » به سرمایه دار، آنها هم از نوع « زالو صفت » و « اجنبی » پرست معنا می شد، من نیز در مظان اتهام قرار گرفتم و به اتهام « ساختن » همه چیز از « هیچ » و ایجاد صنعتی پایدار و اساسی و استقلال و توسعه آفرین؛ به دادگاه های مختلف کشانیده شدم، آنگاه تلاشی شبانه روزی ام و بعضاً در « تنهایی » برای رهایی از این اتهامات آغاز شد. به خاطر دارم در آن سالها در مطلبی به نام « تنهایی » نوشتم: « راه خانه ما سخت است. آنجا جای درنگ نیست، مهمانان ما هم که بنام رنج، ترس، غم و فراق و شکایت بودند خسته شدند و رفتند. ما یاوران بی نام و نشانیم ما یار بی کسانیم. به چشم کس نمی آئیم ». در آن روزها و روزگار سخت، مفهوم « امید » پیش از هر زمان دیگر در من شکفت: « گاه زخمی که



به پا داشته ام ، زیر و بم های زمین را به من آموخته است. گاه در بستر بیماری من ، حجم گل چند برابر شده است» (سهراب سپهری). هیچگاه ناامید نشدم و نخواهم شد حتی در بستر بیماری مهلک سرطان و از دست دادن صدای خود که امیدوارتر بر جایم و استوار .. « اعتقاد من بر این است که انسان نه تنها پایدار خواهد ماند بلکه پیروز خواهد شد. (ویلیام فالکنر)

اما آنچه وجه همت من در این عمر باقیمانده آنست که من سالخورده برای توسعه و آبادانی کشور و رفاه هموطنان اکنون بر این عقیده شده ام که اشکال در نگاه ماست. آنگونه که آندره ژید نویسنده شهیر فرانسوی می گوید : « ناتانائیل ! عظمت در نگاه توست نه به آنچه می نگری » پس بر این اعتقاد که باید « پارادایم » یعنی الگو و مدل ذهنی و رفتار عینی خود را تغییر دهیم و « انسان » را محور قرار دهیم. مخلوقی را که خداوند او را احسن الخالقین می نامد و فرشتگان در مقابلش سر به سجده می گذارند. وقتی « انسان » محور باشد و نه اشیا و تفکرات انتزاعی و مجرد از حضور و حیات انسان ، پس « رفتار انسانی » هم می تواند محور قرار گیرد. در این گفتمان « انسان صنعتگر » در تضاد با « انسان تاجر » و « انسان کشاورز » و اینها در تقابل و تضاد با انسان های تلاشگر در سایر عرصه های خدمتگذاری قرار نمی گیرند بلکه انسانهای فعال در تمامی این حوزه ها ، همه توش و توان خود را برای پیشرفت جامعه مجموع می کنند. « توسعه » حاصل تفاهم است و صلح و آشتی و نه نبرد ، ستیز و تضاد. باید با هم همدل شد و نه فقط آنکه یکدیگر را تحمل کرد بلکه یکدیگر را دوست داشت و به یکدیگر عشق ورزید. چرا که « توسعه » فرآیندی است سخت و دشوار و نفس گیر آنهم در سرزمینی با تاریخی دیرین و کهن و جغرافیای وسیعی چون کشور عزیزمان ایران. در این چارچوب باید قائل به تغییر « پارادایم » بود و نقشه راه نوینی را ترسیم نمود که در فضای پیچیده و پر ابهام جهان امروز به اتخاذ تصمیم ها و یافتن راه حلهایی بیانجامد که توسعه پیشرفت مستمر کشور را به ارمغان آورد. توسعه ای که براساس تفکر جهانی ، یکپارچه نگر ، شبکه ای ، قائل به حفظ محیط زیست همراه با مسئولیت اجتماعی و اخلاقی باشد. همانطوریکه عرض شد در کانون این همه ، عشق به هم نوع و دوستی و آشتی و به تعبیری « هوش هیجانی » یا « هوش اخلاقی » می درخشد. هوشی که مبتنی بر ظرفیت و توانایی ذهنی مان در بکار بستن اصول انسانی در ارزشها ، اهداف و کارکردهای فردی مان است.

در سایه این راهبرد ، چنانکه « آمارتیا سن » گفته است توسعه چیزی جز دستیابی به انواع آزادی ها نیست. در چارچوب این رویکرد توسعه ، رشد اقتصادی در کنار مقابله با فقر ، نابرابری و عدم دسترسی به فرصتهای اجتماعی قرار می گیرد. بدیهی است که از دل این پارادایم و الگوی توسعه ای ، توسعه صنعتی ای زاده می شود که « کارگر » ، « کارفرما » و « دولت » در توافقی منطقی و در همکاری با یکدیگر ، به بهره وری صنایع موجود و ایجاد صنایع پیشرو کمک می کنند. بخش خصوصی و دولت هم در کنار و رفیق و نه رقیب یکدیگرند. چرا که دل در گرو یک هدف دارند. در رفاقت بخش خصوصی و نهادهای برآمده از آن با دولت که حاصل تفاهم و توافق خرد جمعی است متناسب با نیازها و امکانات خود و جامعه ، استراتژی هایی را برای بخشهای مختلف "کشاورزی" ، "صنعت" و "خدمات" تدوین و در چارچوب سیاستهای کلان، سعی در اجرایی کردن آن نمود. پس سخن کوتاه، راه توسعه به گمان این خدمتگزار سالخورده، صلح و آشتی با یکدیگر ، پرهیز از ستیز و رویارویی است و محور این حرکت نیز عشق است برای ایجاد کشوری توسعه یافته و پیشرفته .

درد بر جوانمردانی که می ستیزند و درفش کاویان کار را استوار و بی قرار در دست دارند و امیدها را در دلمان زنده نگاه می دارند و از مرگ و خشک شدن چشمه نجات انسانها یعنی « کار » پیشگیری می نمایند. افتخار بر شما که با سینه فراخ و رویی گشاده هر روز با امیدی تمام نشدنی و خستگی ناپذیر در جبهه دشمنان « کار » مصاف می کنید. بدون شک پیروزی از آن شماست.

از درگاه خدای عظیم و کریم، آمرزش و رضوان برای روح بنیانگذار صنعت گاز مایع در کشور و توفیق روزافزون برای تمام خدمتگزاران صادق و صالح کشور و شکوفایی و نعمت و برکت برای کشور و ملت بزرگ ایران را مسألت دارم و امیدوارم که خدای بزرگ به همه ما توفیق مبارزه با نفس و امکان خدمتگزارای صادقانه را اعطا فرماید.

« در دلم چیزی هست ، مثل یک بیشه نور ، مثل خواب دم صبح »

محسن خلیلی

بمناسبت گرامیداشت خدمات علمی، فرهنگی و اقتصادی

مهندس محسن خلیلی

۱۸ آذر ماه ۱۳۹۱